

پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب / گروه ادیان*

اشاره

فصلنامه پاسخ با توجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه بر آن است تا یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ داده شده اختصاص دهد. در این بخش به اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

شبهه اول: اسلام دین جنگ و خشونت یا دین صلح و رحمت!؟

برخی می‌گویند: «محمد پیامبر صلح نیست و اسلام از همان آغاز ظهورش دین جنگ و غارت بوده است؛ محمد شخصاً در ۲۹ جنگ شرکت داشته است. اگر گاهی در موقعیت ضعف، پای صلح را به میان کشیده، به محض قرار گرفتن در موقعیت برتر، آن را زیر پا گذاشته است؛ قیاس او با اسطوره مسیح که یک شورش بی‌خانمان و یک مصلح بی‌کس و مصلوب بود و در راه ترویج صلح و دنیای بی‌خشونت با گردن طناب‌دار را بوسید ولی خونی نریخت، اشتباه و نادرست است!»

پاسخ شبهه

با توجه به اینکه پیامبر اسلام ﷺ و حضرت مسیح علیه السلام هر دو از پیامبران اولوالعزم هستند، در دین اسلام هرگز بین این دو پیامبر بزرگ تفاوتی نیست. هیچ پیامبری از پیامبران الهی از جمله

*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه.

پیامبر اسلام ﷺ و حضرت مسیح علیه السلام برای جنگ و خونریزی مبعوث نگردیده؛ بلکه ایشان وظیفه داشته‌اند مردم را به سوی حق هدایت نموده تا به سعادت دنیوی و اخروی برسند؛ اما این دشمنان حق و سردمداران زر، زور و تزویر بوده‌اند که جنگ را علیه پیامبران تحمیل می‌کرده‌اند. بنا بر گفته قرآن تمام پیامبران از طرف ستمگران و سرمایه‌داران مورد معارضه قرار گرفته و به آنان ایمان نمی‌آورده‌اند. در داستان حضرت صالح علیه السلام می‌فرماید: «اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا (به راستی) شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ آنها گفتند: ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم. متکبران گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم!» (اعراف: ۷۵ و ۷۶). در داستان حضرت شعیب علیه السلام می‌فرماید: «اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب! به یقین، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آیین ما بازگردید. اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد» (اعراف: ۸۸ و ۹۰).

تاریخ پیامبران الهی گویای این واقعیت است که حتی پیامبران از سوی آنان تهدید گردیده و برخی از آنان به دست‌شان کشته شده‌اند. به همین علت بیشتر پیامبران نتوانستند حکومتی به تشکیل دهند تا در مقابل زورگویان عرض‌اندام نمایند. حضرت مسیح علیه السلام نیز به همین دلیل موفق به تشکیل حکومت نگردید تا بتواند با دشمنان خود بجنگد؛ بلکه آن حضرت از سوی یهودیان و بت‌پرستان در معرض کشته شدن قرار گرفت که خداوند او را از کشته شدن نجات داد (ر.ک: نساء: ۱۵۷). در همین راستا مشرکان قریش نیز با توطئه‌ای خواستند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را نیز به قتل برسانند که موفق نشدند (ابن‌هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۴۸۲).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل اینکه مردم مدینه از آن حضرت حمایت کردند، حکومت تشکیل داد؛ اما مستکبران و زورگویان، از مشرکان گرفته تا یهودیان، آن را برنتابیده و از هر طرف با بهانه‌های مختلف بر کیان اسلام تجاوز نموده و متعرض مسلمانان می‌شدند و جنگ را بر آن حضرت و مسلمانان تحمیل می‌کردند و آن حضرت هم بر طبق وظیفه عقلی در مقام دفاع با آنان جنگیدند؛ پس تمام جنگ‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنبه تدافعی داشته است. بزرگ‌ترین جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ بدر، احد، احزاب (خندق) و خیبر بوده است که همگی با

تجاوز دشمنان شکل گرفته‌اند. سایر غزوه‌ها و سریه‌ها به گفته عبدالحسین زرین‌کوب بعد از اینکه دشمنان متعرض مسلمین می‌شده‌اند، محقق گردیده‌اند (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۹۸، ص ۳۱-۳۷).

هرچند جنگ پدیده ناخوشایند است؛ اما با توجه به اینکه همیشه افراد خودکامه و فرعون‌ها و قارون‌ها که اهداف انبیا را مزاحم خویش می‌دیدند، در برابر آنان ایستاده و جز به محو دین خدا راضی نبودند، روشن می‌شود که دین‌داران راستین باید در عین تکیه بر عقل، منطق و اخلاق در مقابل این گردنکشان ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولاً جهاد یکی از نشانه‌های موجودات زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۶). جهاد دفاعی به جهادی گفته می‌شود که در مقابل تجاوز دشمنان صورت می‌گیرد. تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کاربرد و از هرگونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. جنگ‌هایی مانند جنگ احزاب، احد، مته، تبوک، حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است (همان، ج ۲، ص ۲۸).

خشونت را که در جنگ محقق می‌شود با هیچ معیاری نمی‌توان محکوم نمود؛ زیرا جنگ عین خشونت است و هیچ‌کس و هیچ طایفه‌ای در جامعه بشری دیده نشده که در هنگام جنگ از دشمنانش باعزت و اکرام پذیرایی کند و آنان را نکشند. اگر کسی چنین عملی در برابر دشمن انجام دهد شکست او اجتناب‌ناپذیر است و در معرض ملامت همه عقلا قرار می‌گیرد؛ بنابراین خشونت عقلایی در جنگ و برخورد با مفسدان برای ایجاد امنیت و آرامش حتی در غیر میدان جنگ لازم است. در میدان جنگ باید جنگجویان با غلظت و قهرآمیز بجنگند نه با ترس و زبونی. در میدان جنگ جنگجویان باید از هر اهرم معقولی استفاده کنند تا روحیه دشمن را تضعیف کرده و در نهایت باعث شکست آنان شود. در میدان جنگ هیچ‌کس عملی را انجام نمی‌دهد که باعث شکست خود او شود؛ زیرا جنگ

به قصد کشتن و از بین بردن دشمن است؛ بنابراین شرکت پیامبر اسلام ﷺ در جنگ‌هایی که دشمنان علیه آن حضرت تحمیل می‌کرده‌اند، نه تنها عیب برای آن حضرت شمرده نمی‌شود؛ بلکه از نقاط قوت و شجاعت آن حضرت به شمار می‌آید.

با توجه به اینکه وسایل جنگ در آن زمان شمشیر، نیزه و کمان بوده، طبیعی است که برخی گردن زده می‌شدند و برخی با نیزه و تیر کشته می‌شدند. گردن زدن دشمن با شمشیر باهدف کشتن و نیز غنیمت بردن اموال برجای‌مانده دشمن چیزی نیست که نقصی را متوجه جبهه اسلام کند؛ اما اینکه پیامبر اسلام ﷺ دشمنان خود را اسیر نموده و سپس آنان را سربریده و یا اینکه باهدف غارت اموال و یا تجاوز به ناموس دشمن جنگ می‌کرده است، حتی یک دلیل ضعیف هم بر آن وجود ندارد. پیامبر اسلام ﷺ می‌تواند برخلاف آیات قرآن و آموزه‌های آن عمل کند. قرآن کریم حتی ظلم در جنگ با دشمن را جایز نمی‌داند: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)؛ «و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد!».

دین اسلام بر عطوفت و مهربانی تأکید داشته و کشتن یک انسان را مساوی با کشتن همه انسان‌ها می‌داند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «هرکس انسانی را جز به قصاص یا به کیفر فساد در زمین بکشد پس چنان است که گویی همه مردم را کشته است و هر که انسانی را زنده کند (و از مرگ یا انحراف نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است» (مائده: ۳۲).

بنابر فرموده خداوند در قرآن کریم «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیا: ۱۰۷)؛ «و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» رحمت بودن او برای همه عالمیان مقتضای رسالت است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴ ص ۳۳۱). طبق حدیثی از ابن‌عباس، او رحمت برای خوب و بد و مؤمن و کافر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۰۷). به همین دلیل در صدر اسلام از کارکرد و رفتار انسانی پیامبر اسلام ﷺ و اصحاب آن حضرت ارزش و تعالی اسلام و حقانیت آن برای حق‌جویان آشکار می‌گردید و بسیاری از کفار با رفتار و کردار پسندیده آنان به اسلام روی آورده و مسلمان می‌شدند؛ ازاین‌رو خداوند خطاب به پیامبر اسلام

می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ «به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند».

خشونت در غیر جبهه جنگ خشونت غیرمعقول است که اسلام از آن بیزاری می‌جوید و حتی دعوت به‌سوی دین اسلام نیز باید با عطوفت و مهربانی و مبتنی بر حکمت، برهان، موعظه و جدال احسن باشد. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل: ۱۲۵)؛ (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن، همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده آگاه‌تر است و (همچنین) او هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

در تاریخ ۲۳ ساله زندگی پیامبر اسلام ﷺ حتی یک مورد پیمان‌شکنی با دشمنان انجام نگرفته است چه اینکه پیمان‌شکنی در دین اسلام از گناهان بزرگ است. قرآن کریم به‌صراحت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها (و قراردادهای) وفا کنید!»؛ اما این دشمنان مسلمانان بودند که پیمان‌شکنی می‌کردند. پیمان‌شکنی یهود بنی قریظه باعث گردید که بر طبق مفاد پیمان‌نامه مجازات شوند و هیچ حرکتی از سوی پیامبر اسلام ﷺ برخلاف پیمان‌نامه علیه آنان انجام نگرفته است (ر.ک: سبحانی تبری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۶).

افزون بر همه اینها به دستور قرآن کسی حق ندارد بر کفاری بتازد که هیچ ضرری از ناحیه آنان به مسلمانان نمی‌رسد؛ بلکه به نیکی و رفتار خوب در برابر آنان توصیه شده است. خداوند می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندند شما کمک کردند و هرکس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!» (ممتحنه: ۹۸).

بر اساس آموزه‌های اسلام حتی اگر مشرک و بت پرستی به مسلمانی پناه برد باید به او پناه داد؛ قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه: ۶)؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)؛ سپس او را به محل امنش برسان؛ چراکه آنها گروهی ناآگاه‌اند!».

شبهه دوم: اندیشه تکفیر در ادیان و مذاهب مختلف

آیا در میان پیروان دیگر ادیان و مذاهب فکری پدیده تکفیر وجود دارد؟

پاسخ شبهه

در ادیانی مانند بودیسم، شینتو، تائو، کنفوسیوس و امثال اینها و حتی در آیین زرتشت از پدیده تکفیر گزارش نشده است چه اینکه در مکاتب فکری و اخلاقی پدیده تکفیر جایگاهی ندارد؛ اما در میان پیروان ادیان یهودیت و مسیحیت فرقه‌های تکفیری وجود داشته است که به آنها پرداخته می‌شود.

تکفیر در میان پیروان دین یهود

یهودیت یکی از ادیان و شرایع وحیانی در جهان است که بیش از سه هزار سال از عمر آن می‌گذرد. یهودیت نیز مانند ادیان دیگر با گذشت زمان و اختلاف روی مسئله رهبری و برخی آموزه‌های دینی به تدریج به فرقه‌های متعددی تقسیم شده است. از جمله این فرقه‌ها می‌توان به فرقه‌های فریسیان، صدوقیان، سامریان، اِسَنیان، قارئون و دوّمه اشاره نمود که برخی از آنها به مرور زمان منقرض گردیده‌اند (ر.ک: توفیقی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵-۱۳۰).

البته گاهی اختلاف ماهوی میان این فرقه‌ها به قدری زیاد است که یافتن هسته مشترک و هویت واحد دینی میان آنها را با سختی مواجه می‌سازد. به عنوان مثال فرقه صدوقیان از اساس منکر قیامت و جاودانگی نفس و معاد بوده و قائل به جسمانیت خداوند هستند ولی فرقه فریسیان قائل به قیامت و جاودانگی نفس آدمی بوده و هرگونه جسمانیت را برای خدا نفی می‌کنند (همان، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

این مسئله نشان‌دهنده انبساط مفهوم یهودیت است که حتی به لحاظ اصول کلان اعتقادی میان فرقه‌های آن تفاوت فاحشی وجود دارد و طبعاً مسئله تکفیر در آن را کم‌رنگ

می‌نماید؛ البته این به معنای فقدان نزاع و درگیری و نیز نبود جریان تکفیر بین آنان نیست؛ بلکه در موارد بسیاری تاریخ بیانگر آن است که اختلافات فرقه‌ای و نزاع‌های فکری موجب بروز درگیری و جنایت میان آنان شده است و حتی در مواردی همدیگر را تکفیر نموده‌اند. برای نمونه اختلافات بین دو فرقه صدوقیان و فریسیان در حدود هفتادسال پیش از میلاد تا جایی انجامید که آنها هریک را به گمراهی محکوم کرده و دیگری را شایسته قضای محتوم الهی و هلاکت پنداشتند و جنگ‌های خونینی بین آنها به وقوع پیوسته که با دخالت حاکم رومی قضیه فیصله یافته است (ناس، ۱۳۸۱، ص ۵۵۰).

البته این اختلاف و درگیری‌ها همواره بین گروه‌ها و فرقه‌های یهودی کم‌وبیش وجود داشته است و حتی در مواردی برخی از دانشمندان خود را تکفیر نموده و آنها را طرد نموده‌اند.

باروخ اسپینوزا فیلسوف یهودی قرن هفدهم، یک نمونه از کسانی است که به‌خاطر اندیشه وحدت وجود و به دلیل عدم نگرش سنتی به دین یهود، در سال ۱۶۵۶م تکفیر و از جامعه یهود اخراج شد و تا پایان عمرش در ۱۶۷۷م شجاعانه پای اصول خود ایستاد و بر طبق فلسفه‌ای که خود بنا کرده بود زندگی کرد؛ پس از تکفیر وی خاخام‌های یهودی، بیانه‌ای بدین شرح صادر کردند: «به قضاوت فرشتگان و روحانیون، ما باروخ اسپینوزا را تکفیر می‌کنیم، از اجتماع یهودی خارج می‌کنیم و او را لعنت و نفرین می‌کنیم. تمامی لعنت‌های نوشته شده در قانون (منظور تلمود و تورات است) بر او باد، در روز بر او لعنت باد، در شب بر او لعنت باد. وقتی خواب است بر او لعنت باد، وقتی بیدار است بر او لعنت باد، وقتی بیرون می‌رود بر او لعنت باد و وقتی بازمی‌گردد بر او لعنت باد. خداوند او را نبخشد و خشم و غضب خدا علیه او مستدام باد، خداوند نام او را در زیر این خورشید محو کند و او را از تمامی قبایل اسرائیل خارج کند. ما شما را نیز هشدار می‌دهیم، که هیچ‌کس حق ندارد با او سخن بگوید، چه به‌طور گفتاری و چه به‌طور نوشتاری. هیچ‌کس حق ندارد به او لطفی بکند، کسی حق ندارد با او زیر یک سقف بماند و در دوم‌تری او قرار بگیرد و هیچ‌کس حق ندارد هیچ نوشته‌ای از او را بخواند.» (آنرمن، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸-۱۱۱).

امروز در دنیای جدید، تکفیر دیگری را در میان یهودیان شاهد هستیم که عبارت از

تکفیر در هولوکاست و تکفیر مخالفان آن است؛ هرچند ارقام اعلام شده در این ماجرا اغراق آمیز خوانده شده است؛ اما صهیونیسم هرکس را که بر عدد و رقم هولوکاست دست می‌گذاشت، تکفیر می‌کرد و با همان منطق نژادپرستانه هیتلر برخورد کرده، محدودیت‌های ایجاد شده برای بسیاری از اندیشمندان از جمله روزه گارودی از همین تکفیرهای هولوکاستی است. نگاهی به تاریخ حیات بشر نشان می‌دهد هرچند دوره مدرن با شعار عقلانیت و آزادی پیش می‌رود؛ اما هنوز آزادی اندیشه کاملاً مستقر نشده است و تکفیر ادامه دارد (قهوه‌چیان، ۱۳۹۲، ص ۱۱).

تکفیر در میان پیروان مسیحیت

اولین تکفیر در میان پیروان مسیحیت به جدایی کلیسای ارتدوکس از کلیسای کاتولیک برمی‌گردد. در سال ۳۳۰م که پایتخت امپراتوری رُم به قسطنطنیه منتقل گردید و مسیحیت دین رسمی شناخته شد، منزلت کلیسای شرقی فزونی گرفت (مالرب، ۱۳۸۱، ص ۸۸). بدین‌سان قسطنطنیه پایتخت رُم شرقی (بیزانس) مرکز امپراتوری کنستانتین قرار گرفت. از آن زمان کلیسای بیزانس و اسقف‌های آن در مقابل کلیسای رُم اهمیت زیادی یافت و کنستانتین در جهت منافع خود با تقویت کلیسای بیزانس به‌عنوان رقیب کلیسای رُم، اقتدار کلیسای رُم را محدود می‌کرد. اولین سنگ اختلاف این دو کلیسا در شورای جهانی چهارم کلیسا که در سال ۴۵۱م در شهر کالچه دنیا (غازی کوی) برگزار گردید، گذارده شد. اعضای کلیسای بیزانس ماهیت مسیح را الهی - انسانی دانسته و قائل شدند که این دو بُعد از ذات مسیح تفکیک‌ناپذیر است؛ اما کلیسای رُم این اعتقاد را کفرآمیز دانسته و به مخالفت جدی با آن پرداختند. پس‌ازاین شورا، اصحاب کلیسای بیزانس مقام و اختیارات پاتریارک را هم‌تراز پاپ اعلام نموده و برتری پاپ بر کلیسای جهانی را نفی کردند و نام ارتدوکس را بر خویش نهادند. این رقابت تا سال ۱۰۴۶م کمابیش ادامه یافت؛ پس از تاج‌گذاری امپراتور رُم غربی توسط پاپ و تفویض اختیارات کلیسا و حق انتخاب پاپ به امپراتور، رهبران کلیسای شرقی این اقدام پاپ را خیانت به دستگاه کلیسا دانسته و پاپ را تکفیر نمودند. امپراتوران رُم شرقی (بیزانس) نیز برای حفظ منافع و قدرت خود از کلیسای ارتدوکس حمایت کردند. در پی تکفیر کلیسای رُم غربی از طرف کلیسای شرقی، انحراف کاتولیک‌ها رسماً اعلام شد و در سال ۱۰۵۴م مسیحیت رسماً به مذهب کاتولیک با مرکزیت روم و رهبری پاپ و مذهب

ارتدوکس با مرکزیت قسطنطنیه و رهبری اسقف آن کلیسا تقسیم شد (عبدخدایی، ۱۳۸۲، ص ۲۸-۳۰).

به‌طورکلی مسیحیت به سه فرقه بزرگ: کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان تقسیم شده‌اند که فرقه‌های کوچک و زیادی نیز از آنها منشعب گردیده‌اند. بزرگ‌ترین فرقه موجود مسیحی، کاتولیک تحت ریاست عالیّه پاپ قرار دارد؛ اما مذهب ارتدوکس پس از تجزیه امپراتوری روم، به روم شرقی و غربی و وجود دو پایتخت روم و قسطنطنیه، به وجود آمد و کلیسای شرق به ارتدوکس نام گرفت. در مقابل مذهب پروتستان با قیام لوتر بر ضد کلیسای کاتولیک و استبداد روحانی بر سر مسئله آموزش گناهان از طرف کشیشان و پاپ بود؛ یعنی رؤسای روحانی به‌دلخواه خود، اشخاص را از کلیسا اخراج و به‌اصطلاح تکفیر می‌کردند و بعد برای آموزش گناهان و ورود مجدد به کلیسا این اشخاص ممکن بود، گناهان خود را با پول بخرند، حتی پاپ دامنه آموزش را به ارواحی که در برزخ بودند، توسعه داد (مبلغی‌آبادانی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۸۴ - ۸۲۲).

البته پیش‌ازین، فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی از قبیل نسطوریان، یعقوبیه، آریوسی‌ها، کرک‌ها و پروتستان‌ها و ... تکفیر شده و مورد طرد قرارگرفته بودند. گرچه این مسئله در کتاب مقدس ریشه داشته تا جایی که بنا به فرمایش خود مسیح گفته می‌شد: اگر (برادر تو) کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باج‌گیر باشد (انجیل متی، باب: ۱۸ و ۱۷). دامنه نزاع و تکفیر در میان فرقه‌های مسیحی بدین جا خاتمه نیافته بلکه تکفیر همواره سابقه‌ای طولانی در مسیحیت داشته است. به‌عنوان نمونه در قرن چهاردهم میلادی یک نفر از روحانیون انگلیسی به نام جان ویگلف با مراسم عشاء ربانی، تدهین محتضر، اعتراف به گناه، صدور عفونامه از سوی پاپ و دخالت پاپ در امور سیاسی - دنیوی مخالفت کرد. پاپ او را تکفیر نمود و چهل سال پس از مرگش، جسد او را از خاک درآورده و سوزاندند (مبلغی‌آبادانی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۶۶).

فرقه‌های مختلف مسیحی یکدیگر را تکفیر کرده و جنگ‌های خونینی را علیه یکدیگر به راه انداخته‌اند؛ به‌عنوان‌مثال در قرن ۱۴ میلادی در ایرلند درگیری‌های شدید فرقه‌ای بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها وجود داشته است. درگیری درونی جامعه بیش از چهار قرن ادامه

پیدا کرده است. اسنادی از کشیشان و روحانیون کلیسا وجود دارد که با تشویق سیاستمداران و اعضای طبقه مرفه، نفرت و خشونت‌های فرقه‌ای را گسترش داده‌اند. این مناقشات و اختلاف فرقه‌ای و ضدیت پروتستان‌ها با کاتولیک‌ها در اواسط قرن نوزدهم تا جایی رسید که برخی از پروتستان‌ها بر این باور بودند که کلیسای کاتولیک همان «فاحشه بابل» در کتاب مکاشفه یوحناست (مکاشفه یوحنا، فصل ۱۷ و ۱۸). در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، رهبران برجسته پروتستان، نه تنها از نظر کلامی به کلیسای کاتولیک حمله کردند؛ بلکه آنها را دشمنان جمهوری‌خواهی معرفی کردند (ر.ک: ویکی‌پدیای انگلیسی، مقاله: «Sectarian violence among Christians»).

سرکوب آنا‌بابتیست‌ها نیز نمونه دیگر این منازعات فرقه‌ای است که آنا‌بابتیست‌ها پس از تشکل یافتن اقدام به تصرف شهر مونستر Munster نمودند و این شهر به‌عنوان پایگاهی برای ایشان قرار گرفت؛ اما کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که طاقت دیدن چنین وضعی را نداشتند با وجود تمام اختلافات، با یکدیگر هم‌پیمان و متحد شدند و این شهر را محاصره کردند. در سال ۱۵۳۵م این شهر سقوط کرد و قتل‌عام این فرقه، شهر را به حمام خون تبدیل کرد (تونی، ۱۳۹۹، ص ۳۱۲-۳۱۳). یا در نمونه دیگر در سال ۱۵۷۲م به تحریک کلیسای کاتولیک با قتل‌عام پروتستان‌های پاریس آغاز گردید و در آن شب فقط در پاریس بیش از دو هزار نفر از پروتستان‌ها به نام دفاع از مذهب قتل‌عام شدند (همان).

شبهه سوم: تفاوت خدا در اسلام و مسیحیت

دوستی خدا با انسان با مراقب گذاشتن خدا بر انسان و کنترل او تناقض دارد. خدایی که واقعاً انسان را دوست و باور داشته باشد، نباید او را کنترل کند؛ اما خدای مسلمانان دو فرشته را مراقب بندگان خود قرار داده، تا هر چه انسان می‌گوید و انجام می‌دهد به ثبت رساند؛ پس خدای مسلمانان با‌انگیزه سادیسمی در پی آزار بندگان خود است؛ از این رو خداوند اعلام می‌کند: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (سجده: ۱۳)؛ «اگر می‌خواستیم هر انسانی را هدایت می‌کردیم؛ ولی سخن من برآورده شده است (که می‌گویند): حقا که جهنم را از جن‌ها و انسان‌ها پُر خواهیم کرد».

اما خدای مسیحی در شکل ناب و اصیلی از عشق و بخشش سخن می‌گوید. او نه تنها هیچ انتظاری از انسان‌ها ندارد بلکه خودش را برای انسان‌ها قربانی می‌کند. در قرآن به‌عکس، این خداست که از مردم تقاضا دارد خود را برای او قربانی کنند. الله در قرآن از خود گذشته نیست؛ بلکه خودشیفته است. موضوع در اینجا بر سر مطالبات خداست که اگر برآورده نشوند پیامدهای ترسناکی خواهد داشت. این تفاوت میان خدا در اسلام و مسیحیت است.

پاسخ شبهه

اعتقاد به خداوند معیارهای خاص خودش را دارد. اگر خدایی وجود داشته باشد که وجود دارد، تعدد پذیر نیست؛ بنابراین خدای خالق هستی منحصر در یک خدا است. و گفتن خدای مسیحیان، خدای یهودیان، خدای اسلام، خدای زرتشتیان و خدای بت‌پرستان و امثال اینها چیزی نیست که عقل انسان آن را بپذیرد؛ از این رو خدای واقعی مسیحیان با خدای مسلمانان هیچ تفاوتی ندارد؛ اما خدایی که از سوی پولس رسول به‌عنوان پسر-خدا ساخته شده است و حضرت مسیح علیه السلام را که انسان است به‌عنوان خدا پنداشته است، اصلاً خدا نیست. افزون بر اینکه الوهیت و خدایی حضرت مسیح علیه السلام یک گزاره عقل‌ستیز است و هیچ دلیل و برهانی آن را بر نمی‌تابد. در اناجیل و سایر رساله‌های عهد جدید دلایل متعددی بر نفی این آموزه و عقیده، وجود دارد و بر یگانگی خداوند تأکید شده است. مثلاً یکی از کاتبان زمانی که از حضرت مسیح علیه السلام پرسید که «اول همه احکام کدام است؟ عیسی علیه السلام در جواب فرمود: «اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است». کاتب هم این سخن عیسی علیه السلام را مورد تأیید قرار داده و گفت: «آفرین ای استاد، نیکو گفتی؛ زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست» (انجیل مرقس، ۱۲: ۲۸-۳۳).

در فرازهای متعددی از عهد جدید بر خدای یگانه تصریح شده است که خط بطلان بر خدایی حضرت مسیح علیه السلام می‌کشد (ر.ک: اعمال رسولان، ۳: ۱۳؛ انجیل یوحنا، ۲۰: ۱۷). اما پولس به الوهیت عیسی اعتقاد داشته و از نظر او عیسی مقام فوق مسیح بودن دارد و موجودی است آسمانی که طبیعت و ذاتیت الوهی دارد؛ ولی خود تنزل فرموده، صورت

انسانی را قبول کرده و از آسمان به زمین فرود آمده و از این مرحله باز تنزل کرده و رضایت داد که او را به صلیب بیاورند و تمام اینها را از آن جهت قبول فرمود که بار دیگر قیام کند و در دست راست پدر خود (خدای متعال) بنشیند و قدرت مرگ و حیات را در قبضه اختیار بگیرد و به این صورت او قائل به ازلیت وجود عیسی و تنزیه او از عالم صفات گردید (ناس، ۱۳۸۱، ص ۶۱۶ و ۶۱۷) او عیسی علیه السلام را صورت خدا و پسر او معرفی می‌کند (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۵۴). و باور داشت که خداوند فرزند خود را به صورت انسان جسمانی و گناهکار برای آمرزش گناهان بشر فرستاد (رساله پولس به رومیان، ۸: ۲).

اما اینکه خداوند متعال مراقب بندگان خود است و فرشته‌ها را بر آنان گمارده تا اعمال آنان را ثبت کنند، نه تنها منافات بامحبت و دوستی خداوند نداشته و نه تنها بر بنده آزاری دلالت ندارد؛ بلکه خداوند دقیقاً بر اساس محبت و دوست داشتن، بندگان را تحت مراقبت خود قرار داده است. درست مانند پدر مهربانی که مراقب فرزندان خود است و بامحبت و عشقی که نسبت به فرزندان دارد آنان را مراقبت نموده تا آسیبی معنوی و جسمی به آنان نرسد و درست تربیت شوند.

هرچند خداوند متعال بدون گماردن فرشتگان، علم به اعمال بندگان دارد ولی با آیه «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان اند اعمال او را دریافت می‌دارند» (ق: ۱۷). خواسته است به علم خدای تعالی اشاره کند و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسان‌ها توسط ملائکه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه‌ای دیگر دارد، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۵۲۰) خداوند اینها را فرموده تا انسان مواظب کارهای خود باشد و به ضرر خود عملی انجام ندهد و در مسیر کمال و انسانیت قدم بگذارد و بداند که در این دنیا مانند حیوانات رها نشده که هر چه دلش بخواهد انجام دهد.

قابل توجه اینکه در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد، فرشته اول

می‌گوید: عجله مکن. لذا او هفت ساعت به تأخیر می‌اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۲۴۸). این رفتار فرشته‌ها حاکی از محبت خداوند نسبت به بندگان است که دوست ندارد بندگان گرفتار اعمال بد خود شوند.

با چشم‌پوشی از آیات عهد قدیم که مورد قبول مسیحیان نیز است، در عهد جدید نیز ناظر و عالم بودن خداوند بر اعمال انسان‌ها امری عادی گرفته شده: «مراقب باشید که اعمال خود را در انظار مردم انجام ندهید تا شما را ببینند و تحسین کنند؛ زیرا در این صورت نزد پدر آسمانی‌تان اجری نخواهد داشت» (متی، ۶: ۱). این آیه و امثال آن، نشان از آگاهی خداوند بر اعمال و افکار انسان‌ها دارد.

این ادعا که خداوند بندگان را برای اینکه آنان را عذاب کند و جهنم را از آنان پر کند، هدایت نمی‌کند، سخن بی‌دلیل و غیرمعقول است. اینکه خداوند فرموده است: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (سجده: ۱۳): «اگر می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازم را (از روی اجبار بدهیم) می‌دادیم ولی (من آنها را آزاد گذارده‌ام و) سخن و وعده‌ام حق است که دوزخ را (از افراد بی‌ایمان و گناهکار) از جن و انس همگی پرکنم!».

این آیه می‌خواهد بفرماید که ما این‌طور نخواستیم، چون در این میان قضایی است که از سابق از ناحیه من رانده شده، قضایی حتمی و آن این است که جهنم را از جن و انس پرکنم. این قضای حتمی سابق، همان است که بعد از امتناع ابلیس از سجده بر آدم و سوگندش که گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوَّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (ص: ۸۲-۸۳)؛ [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها» فرموده: «فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۵-۸۴): «به حق سوگند و حق می‌گویم که جهنم را از تو و هرکدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!» و لازمه این قضا این است که به خاطر ظلم و فسق و خروجشان از راه عبودیت، هدایتشان نکند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۷۹)؛ یعنی آنان خودشان نمی‌خواهند که هدایت شوند و اعمال و رفتار خودشان آنان را به جهنم می‌برند نه

اینکه خداوند متعال با بندگان دشمنی داشته و بر اساس خصلت دیگرآزاری بندگان را بدون علت وارد جهنم کند. چه اینکه در قرآن کریم به بخشندگی خداوند تأکید شده و بارها به‌عنوان غفور و رحیم معرفی گردیده بلکه حتی فرموده است که: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است» (زمر: ۵۳).

بطلان این سخن که خدای مسیحیان از عشق و بخشش سخن می‌گوید و او نه تنها هیچ انتظاری از انسان‌ها ندارد بلکه خودش را برای انسان‌ها قربانی می‌کند، با بیان مطالب زیر روشن می‌گردد:

مسیحیان برای توجیه آموزه نجات بشریت با قربانی حضرت مسیح، آموزه گناه ذاتی را به میان آورده و آن اینکه گناه آدم ﷺ در ابتدای خلقت باعث گناه ذاتی بشر و دیوسرشت بودن شده است و حضرت مسیح ﷺ برای بخشیده شدن این گناه و پاک شدن مردم از آن به صلیب کشیده شد. آنان بر این باور هستند خداوند پسر خود را به شکل انسان درآورد تا برای نجات بشر از این گناه قربانی شود.

مسیحیان بر این باورند که گناه حضرت آدم ﷺ در ذات تمام افراد بشر نسل به نسل منتقل شده و همگی به گناه پدر اولی‌شان آلوده گشته و این گناه، پاکی و معصومیت را از نسل آدم به‌گونه‌ای از بین برده که همگی باید به خاطر آن عقاب شوند و به هلاک ابدی برسند. پولس می‌گوید: به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به وساطت گناه، موت [یعنی گناه باعث شد که مرگ هم وارد جهان شود] و به این‌گونه، موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۲).

این ادعا و عقیده مسیحیان به این دلیل معقول نیست که چون گناه حضرت آدم ﷺ بر فرضی که آن حضرت گناه کرده باشد اختصاص به خود او دارد و عقابی که بر آن مترتب می‌شود به کسی دیگری سرایت نمی‌کند و هرکس درگرو اعمال خویش است.

مسیحیان توجیهاتی برای این عقیده خود ارائه داده‌اند تا برای انتقال گناه از آدم به فرزندان راه چاره‌ای پیدا کنند، لکن مطالبی را برای توجیه این آموزه بیان کرده‌اند هیچ اساس علمی، عقلی و عقلایی ندارد.

این در حالی است که از دیدگاه اسلام حضرت آدم علیه السلام اصلاً مرتکب گناهی نشده بود تا چه رسد به اینکه گناه آن حضرت به همه بشر سرایت کند. طبق فرمایش علامه طباطبایی واقعاً حضرت آدم علیه السلام پیش از تشریح اصل دین اتفاق افتاده و بهشت و باغی که در آن ساکن بود، بهشت برزخی بوده که در زندگی غیردنیوی و مادی تمثیل داشته است و نهی خداوند هم از خوردن میوه درخت ممنوعه ارشادی بوده نه مولوی و مخالفت نهی ارشادی معصیت و گناه شمرده نمی‌شود و آنچه گناه و معصیت بر آن مترتب می‌گردد مخالفت امر مولوی و تکلیفی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۲۲).

با چشم‌پوشی از آنچه قرآن درباره گناه آدم بیان نموده، خود آموزه‌های مسیحیت کافی در نفی گناه آدم علیه السلام و یا لاقلاً در برداشته شدن آثار تشریحی آن هست؛ زیرا طبق نقل تورات خداوند برای هرکدام از مار و حوا و آدم که این واقعه را آفریدند و همگی در گناه آن شریک بودند، جزاهای خاص و متناسبی را به‌عنوان نتیجه گناهانشان در عالم تکوین مقرر کرده است (ر.ک: سفر پیدایش، ۳: ۱۴-۱۹).

افزون بر اینها این عقیده با آموزه‌های دیگر عهد جدید منافات دارد؛ زیرا در اناجیل و قسمت‌های دیگر عهد جدید وجود گناه حتی در میان پیروان مسیح مسلم گرفته شده و مسیحیان برای بخشش گناهان در آینده و حال روش دعا کردن را می‌آموخته و زمانی که یکی از شاگردان به وی گفت: خداوند دعا کردن را به ما تعلیم نما ... بدیشان گفت هرگاه دعا کنید گوئید: ... نان کفاف ما را به‌روز به ما بده و گناهان ما را ببخش؛ زیرا ما نیز هر قرض دار خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه ما را از شریر رهایی ده (لوقا ۱۱: ۲-۱).

در نتیجه می‌توان گفت که پولس و پیروان او این داستان را برای باز کردن در به‌سوی ارتکاب گناه و معصیت ساخته و پرداخته‌اند. دلیل بر این مدعا مطالب موجود در نامه‌های پولس است که شریعت را از دین مسیحیت نفی کرده است؛ مثلاً او می‌گوید: ما نسبت به شریعت که موجب بردگی ما بود مرده‌ایم، از این‌پس باید خدا را به‌وسیله روح‌القدس خدمت کرد نه مانند گذشته که از قوانین نوشته‌شده اطاعت می‌کردیم (نامه پولس به رومیان، ۷: ۶ و ۱۲).

شبهه چهارم: انحرافات یهودیت!

آثار تحریف آموزه‌های الهی در میان یهودیان شامل چه مواردی می‌شود؟

پاسخ شبهه

تحریف‌ها و دستکاری‌هایی که در تورات صورت گرفته است و تفسیرهای نادرستی که در تلمود وجود دارد سبب‌ساز اعتقادات خرافی و باطل و ویرانگر مهمی در بین قوم یهود شده است؛ به دلیل اینکه امروزه کتاب تلمود در دسترس ما نیست، برخی از این تحریف‌ها و اعتقادات باطل را از منابع دیگر نقل می‌کنیم:

۱. نژادپرستی و خودبرتربینی

پیروان آیین یهود به مردم دیگر ادیان با دید تحقیرآمیز نگاه می‌کنند و برای دیگران ارزش انسانی قائل نیستند، این خودبرتربینی تا حدی است که یهودیان با شخص غیر یهودی ازدواج نمی‌کنند و این ازدواج را حرام می‌دانند و با مردمان غیر از خود که آنان را «گوییم» می‌نامند، ارتباط و مراوده ندارند و هیچ‌گاه به ایشان اجازه ورود به محله‌های خود را نمی‌دهند و این ممانعت به‌منظور حفظ اصالت نژادی خویش است (کریمیان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۱).

روحیه نژادپرستی یهود ریشه در باورهای دینی آنان دارد. توراتی که به اعتقاد مسلمانان تحریف‌شده است در بخش‌های فراوانی از اسفار خود با تعبیرهای گوناگون بر این امر تأکید می‌ورزد و از آنجاکه تورات، حلقه اتصال میان همه یهودیان است از این‌رو این طایفه با الهام از تعالیم کتاب دینی تحریف‌شده خود، خویشتن را برتر از همه مردم عالم می‌دانند. لذا اعتقاد به «برتری نژادی» به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین تعالیم تورات از بارزترین ممیزات فکری این قوم بوده و هم چون خونی در شریان نظام اعتقادی آنان جاری است. در تورات آمده است: چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند، خدایان اختصاص یافته‌اید، او بین تمام مردم روی زمین شما را انتخاب کرده است تا برگزیدگان او باشید (تورات، سفر تثنیه، باب ۷: ۶).

این اعتقاد چنان در بین این قوم برجسته است که حتی ارتکاب گناه هم نمی‌تواند به برتری آنها لطمه وارد کند چون معتقدند، این گناهان روح یهودی را آن‌قدر نمی‌آلاید که خاک و گل مغز فندق را؛ یعنی همچنان‌که خاک و گل به مغز فندق اثری ندارد، گناه نیز بر



روح یهود اثری ندارد. همه آنچه در جهان است و همه اشیا به‌ویژه حیواناتی که به شکل یهود باشد (انسان‌های غیر یهود) باید در خدمت یهودیان باشند (روهنج، ۱۸۹۹م، ص ۱۹۱).
خام شنیور زلمان با نگاهی سخیف نسبت به غیر یهودیان، کثرت تعداد غیر یهودیان را هم چون کثرت زبانه‌ها می‌داند که یهودیان خارج از تلّ این زبانه‌ها قرار دارند و می‌گوید: یهودیان ذاتاً پاک و طیب و غیر یهودیان طبعاً پلید و بزه‌کار هستند (کریمیان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷).

از آنجاکه یهودیان خود را ملت برگزیده و دارای منزلت والای سامی می‌شمارند، هیچ‌کس را قابل قیاس با خویش نمی‌انگارند، حتی فرشتگان الهی نیز شایسته برابری با آنان نیستند، این قوم خویشتن را چندان دارای شرافت می‌دانند که در مرتبه‌ای پس از خداوند می‌پندارند (همان، ص ۱۸۴).

بر این اساس همواره در پی آن هستند که خود را بر دیگران تحمیل کنند حتی اگر با زور و قتل و غارت باشد. در سفر اعداد می‌خوانیم: این قوم، چون شمشیر برمی‌خیزند و تا وقتی که شکار خود را نخورند و خون کشتگان را ننوشند نمی‌خوابند (تورات، سفر اعداد، باب ۲۳: ۲۴).

در جای دیگر آمده است، حال برو و مردم عمالیق را قتل‌عام کن بر آنها رحم نکن بلکه زن و مرد، طفل شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ، همه را نابود کن (کتاب اول، اسموئیل، باب ۱۵: ۳).

۲. دشمنی اهانت‌آمیز با ملت‌های دیگر

در تلمود (شرح تورات و عهد قدیم) مهم‌ترین کتاب آداب و تعالیم یهود، آمده است:

الف) امتیاز ارواح یهود به غیر یهود به این است که ارواح یهود جزئی از خداست، هم چنان‌که پسر جزئی از پدر است. ارواح یهود در نزد خدا نسبت به ارواح دیگران عزیز است؛ زیرا ارواح غیریهود، ارواح شیطانی و شبیه به ارواح حیوانات است و نطفه غیریهود مانند نطفه دیگر حیوانات است.

ب) بر هر فرد یهودی لازم است که تمام کوشش خود را برای جلوگیری از حیات و پیشرفت دیگر ملت‌ها صرف نماید تا قدرت مطلقه تنها برای آنها باشد. پیش از پیروزی یهود بر همه ملت‌ها، لازم است که جنگ به حالت خود باقی باشد.

ج) در نزد خداوند، یهود از ملائکه بالاتر است. هرگاه فرد غیریهودی، یک نفر یهودی را بزند، مثل این است که عزت الهی را زده است و مستحق مرگ خواهد بود. اگر یهودی آفریده نشده بود، برکت از زمین می‌رفت و باران نمی‌بارید و خورشید آفریده نمی‌شد. فرق میان انسان و حیوان، فرق میان یهودی و دیگر ملت‌هاست؛ نطفه دیگر ملت‌ها، نطفه چهارپاست و ملت‌های دیگر، مانند سگ‌ها هستند. اعیاد مقدس برای آنها و برای سگ‌ها آفریده نشده است. سگ از غیریهودی بالاتر است؛ زیرا در اعیاد غذا دادن به سگ‌ها جایز است؛ اما به غیر یهودی نه. غیر یهود هیچ خویشاوندی‌ای با یهود ندارد؛ زیرا آنها به خرها شبیه‌ترند تا به انسان‌ها. در نزد یهودیان خانه‌های غیریهود، به‌منزله طویله حیوانات است و غیریهودیان، خوک‌های نجسی هستند که برای خدمت یهودیان آفریده شده‌اند.

د) افراد صالح غیریهودی را بکش و بر یهودی حرام است که غیریهودی را از مرگ و یا از چاهی که افتاده نجات بدهد؛ بلکه سزاوار است که با سنگ جلو آن را بگیرد.
ه) بر اسرائیلی‌ها کشتن و غصب کردن و دزدی نمودن مال غیر اسرائیلی جایز؛ بلکه واجب است.

و) کشتن افراد مسیحی از اموری است که لازم است از ناحیه یهودیان عملی گردد.
ط) تنها ما ملت برگزیده خدا در زمین هستیم... خداوند به خاطر لطفی که به ما داشته است، حیوان‌هایی از جنس انسان - که عبارت از سایر ملل باشند - برای ما آفریده و آنها را مسخر ما ساخته است؛ زیرا خداوند به خوبی می‌دانسته است که ما نیازمند به دو نوع حیوان هستیم: یک نوع حیوان لال، مانند چهارپایان و پرندگان و یک نوع ناطق، مانند مسیحی‌ها، مسلمان‌ها، بودائی‌ها و سایر ملل از شرق و غرب که آنها را به خاطر خدمت‌گزاری ما آفریده و ما را در زمین، متفرق ساخته است تا پشت‌های آنان را لگدکوب کرده، زمام اختیار آنان را در دست داشته، از فنون آنان برای منافع خود بهره‌برداری نماییم. به همین جهت است که بر ما واجب است دختران زیبای خود را به ازدواج پادشاهان و وزرا و بزرگان درآوریم و فرزندان خود را در میان پیروان مذاهب دیگر داخل کرده تا در صورت مقتضی آنها را وادار به جنگ نموده، قدرت نهایی را در دست داشته و بهره‌برداری کامل از آنها کرده باشیم (روهلنج، ۱۸۹۹م، ص ۱۹۰-۲۰۰).

۳. ماجراجویی یهود

یهود، به خاطر روح خودخواهی اش و این که پهوه (خدای جنگ) را فقط خدای خود می‌داند، هیچ ارزشی جز بهره‌کشی برای ملت‌های دیگر قائل نیست و سهم فراوانی در پیدایش بسیاری از جنگ‌ها و حوادث دارد؛ حتی سرمایه‌داران یهودی در پیدایش جنگ‌های جهانی اول و دوم و در پیدایش دین‌های جدید مثل بهایی‌گری، قادیانی‌گری و نظایر اینها، دست داشته‌اند.

اینکه «حیفا» در قلب اسرائیل، شهر مذهبی بهاییان قرار داده شده و نقشه کشور غاصب اسرائیل، روی دیوار «حظیرة القدس» بهاییان، در آمریکا کشیده شده و افراد شناخته شده‌ای از یهود، تغییر مذهب داده به آیین ساختگی بهائیت درآمده‌اند، این نظریه را تأیید می‌کند.

مکتب‌های فلسفی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی متعددی نیز توسط یهودیان ساخته شده که آسیب‌ها و چالش‌های بزرگی در مسیر حیات بشر ایجاد کرده است؛ مثلاً مکتب کمونیسم به دست کارل مارکس و انگلس یهودی، مکتب اگزیستانسیالیسم به دست ژان پل سارتر یهودی، روان‌کاوی بر اساس غریزه جنسی به دست فروید یهودی، الحاق نظام خانواده به رنگ محیط در علم‌الاجتماع به دست دورکیم یهودی و ده‌ها مکتب انحرافی دیگر (قربانی‌لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶).

شبهه پنجم: خدا در آیین هندو و ادیان ابراهیمی

آیا دین هندو در اصل به یک خدا اعتقاد دارد؟ و آیا بر اساس وحدت وجودی که در این دین مطرح است همه چیز برمی‌گردد به خدایی که در ادیان ابراهیمی از آن سخن گفته شده است؟

پاسخ شبهه

دین هندو یا هندوئیسم نامی است که به سنت دینی بسیار متنوعی اطلاق می‌گردد. دین هندو به دلیل اینکه بنیان‌گذار واحد ندارد، نه عقیده یگانه‌ای دارد، نه کتاب مقدس یگانه‌ای که همگان پذیرفته باشند، نه قانون‌نامه‌ای اخلاقی یا نظام الهی یگانه‌ای، یا مفهوم یگانه‌ای از خدا که محور باشد (هینلز، ۱۳۸۵، ص ۶۷۶).



بنابراین هندوئیسم را در یک مذهب و دین نمی‌توان معرفی نمود؛ زیرا عقاید و اعمال در مبدأ هندوئیسم بسیار دامنه‌دار است و خود هندوها گفته‌اند که هندویی عبارت است از مجموعه اعتقادات و سازمان‌های بی‌شمار و درهم‌آمیخته که از زمان پیدایش آثار و کتب مقدس وداها به ظهور رسیده و تاکنون ادامه دارد. از نظر غربی‌ها زمان پیدایش مبادی معروف به ودایی یا عصر برهمنی مقدمه تحولاتی بوده است که عاقبت دین هندوئیسم را فراهم آورده و در نتیجه، هندوئیسم عبارت شده از یک سیستم اجتماعی که در میان مردم آن سرزمین در قرن سوم ق.م رشد و نمو یافته است (ناس، ۱۳۹۳، ص ۲۷۱).

در اینجا جایی برای سیر تحول و ایجاد مکتب‌ها و فرقه‌های متعدد هندوئیسم وجود ندارد؛ بنابراین متناسب با سؤال از خدای هندو سخن به میان می‌آوریم:
 در آیین هندو سه خدا پرستش می‌شود که آن را به زبان سانسکریت «تویمورتی» گویند و آن سه خدا از این قرارند:

۱. برهما؛ یعنی خدای خلقت و آفریدگار کل؛

۲. شیوا؛ یعنی خدای مرگ و مهلک کل؛

۳. ویشنو؛ یعنی خدای زندگی و حافظ کل.

برهمنان معتقدند که در کارگاه هستی این سه خدا سه حقیقت مسلم و موجود هستند. این آلهه سه‌گانه محل ایمان و مرجع اعتقاد خاص و عام هندوان می‌باشند و در طول قرون متوالی خدایان کوچک محلی در این سه خدا مستهلک شده‌اند (همان، ص ۲۷۱). اما وحدت وجودی که در هندوئیسم از آن سخن گفته شده در میان هندوان فراگیر نیست؛ بلکه این مطلب از تفکرات فلسفی ودایی است که در مکتب ودانته از آن سخن گفته شده است. مکتب ودانته یا ودانته از شالوده اوپانیشادها که نقطه اوج و حد اعلای اندیشه فلسفی ودایی است، شکل گرفته است. این نام به معنای مقصد و مقصود وداها است. کتاب مقدس دین هندو «وداها» است که به عقیده هندوان «مافوق انسانی» بوده و زائیده طبع شاعرپیشه هیچ مخلوقی نیست؛ بلکه از مبدأ غیرانسانی وحی شده است و آن را جزء دست‌نوشته‌های منزل به حساب می‌آورند. به عبارت دیگر این سرودها از منشأ الهی سرچشمه گرفته‌اند (شایگان، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۱-۳۲).

مقصود از واژه «ودانته» که به معنای خاتمه است، اجزای قسمت آخر وداها است که به مبادی فلسفی پرداخته و در اوپانیشادها ذکر شده است. اوپانیشادها، مخصوصاً مقالاتی از آن، که در شرح توحید فلسفی یا وحدت وجود بیان شده پایه و اساس فلسفه ودانته را به وجود آورده است (ناس، ۱۳۹۳، ص ۲۷۱).

اساس تعلیمات اوپانیشاد این است که آتمن مساوی است با برهمن. مفهوم آتمن یا آتمان در «ریگ ودا» هم به ذات عالم اطلاق شده و هم به «دم»، «نفس»، «هوا» که هستی‌بخش حیات است. اوپانیشاد بیشتر به معنای اول این مفهوم اتکا می‌کند و بر اثر همان باطنی شدن مفاهیم فلسفی، آتمن را به معنای ذات واقعیت درون انسان تعبیر می‌کند و به سبب انطباق و تشابه عالم صغیر و عالم کبیر، آن را مساوی و معادل برهمن می‌داند (شایگان، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۰۳). مفهوم برهمن در اوپانیشاد اصل ممتاز عالم عینی است چنان‌که آتمن اصل ممتاز عالم ذهنی و هر دو قطب واقعیت هستند (همان، ص ۱۰۵). خدایی که در مکتب ودانته محور وحدت وجود قرار گرفته خدای ادیان توحیدی نیست؛ بلکه خدای خالق هستی به نام برهما است که از مطالب زیر به دست می‌آید:

تفکر مکتب ودانته در برابر فشریون هندو که پای بند به اصول قدیم‌اند و به نقش ظاهر کتب اکتفا می‌کنند مانند جیمینی‌ها، مبتنی بر این است که شعور و استدراک بر صور ذهنی سبقت دارد و ضمیر را به وسیله آن روشن می‌توان ساخت. این مکتب، با ایمان و شوق بسیار قاعده‌ای را وضع کرده‌اند و آن این است که عالم خارج و احساسات انسان عبارت از یک ظاهر فریبنده و غیرحقیقی وهمی است که مانند سراب خیال باطل است. آنان به نصوص اوپانیشادها برای اثبات این عقیده خود استشهاد می‌کنند. نخستین باری که برای اثبات عقیده وحدت صرف بر طبق تعالیم اوپانیشاد کوشش به عمل آمد و آن را به صورت یک مکتب فلسفی درآورد، در مجموع نوشته‌هایی است که به نام مقالات «ویدانته - سوتره» مدون ساخته‌اند که دارای محتوای بسیار کوتاه و مشکل بوده است. معلمی معروف به نام «بادراینه» یا «بادارایانه» که ظاهراً یک قرن قبل از میلاد می‌زیسته آن مجموعه را تدوین کرده است و قصد وی آن بوده که آن جمله‌های کوتاه را سالکان راه به حافظه بسپارند. این سخنان «بادارایانه» بسیار پیچیده و مبهم، گرچه بسیار پرمغز و عمیق

است؛ ولی به قدری مشکل است که حتی در زمان حیات مؤلف محتاج به شرح و تفسیر شفاهی شده است و همین تفاسیر و تأویلات در طول قرون ادامه داشته و در نتیجه سه شعبه فلسفه متمایز از ریشه مکتب ودانته متفرع گشته است که آنها را شنکره، رامانوجه و مدوه نام داده‌اند (ناس، ۱۳۹۳، ص ۲۷۲).

روش شنکره یا شانکارا همان اثبات وحدت وجود و بطلان عالم ظاهری است و آن را سیستم ضد ثنویت لقب داده‌اند و بر آن‌اند که جهان و برهما در حقیقت از یکدیگر جدا و منفصل نیستند و همان وجود برهماست که به طور اطلاق و کلیت غیرقابل توصیف وجود دارد، باقی همه اندیشه باطل و خیال میان‌تهی مایا است (همان). و مایا قدرت جادویی برهما (خدا) است که جهان را با آن آفریده است (چاترجی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۳).

شانکارا بر این باور است که آموزه‌های اوپانیشاد بر وجود تنها «یک واقعیت» در هستی تأکید دارد، برای آنکه از این آموزه‌ها تخطی نکنیم، چاره‌ای نداریم به‌غیر از اینکه جهان را نه یک واقعیت یا آفرینشی واقعی؛ بلکه آن را چون یک ظاهر یا نمود ببینیم که خدا با قدرت خلل‌ناپذیر جادویی‌اش «مایا» آن را به نظر ما واقعی جلوه داده است (همان، ص ۱۶۴-۱۶۳).

تفکر شانکارا به تفکر فرقه‌های صوفیه در جهان اسلام شباهت دارد. اعتقاد به وحدت هستی از مبادی و اصول اساسی فلسفه ودانته است که در اوپانیشاد شرح داده شده است. ظاهراً همین عقیده نزد متصوفه به نام وحدت وجود درآمده است (حکمت، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵).

در مکتب شانکارا جهان مادی و فیزیکی و سراسر اجزای آن را که در صورت و ظاهر امری حقیقی می‌نماید، در باطن و معنا، خیال و وهمی بیش نیست که از آن به مایا تعبیر می‌کنند. آن صور موهوم، عاقبت محو زایل می‌شوند و تنها همان برهما، روح مطلق و مجهول‌الکنه و غیرقابل وصف و لایزال ثابت و برقرار ولا یتغیر پایدار می‌ماند (همان، ص ۱۳۹).

فهرست منابع

۱. آنترمن، آلن، باورها و آیین‌های یهودی، ترجمه رضا فرزین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۵.
۲. ابن هشام، جمال‌الدین عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۵ق.
۳. پیترز، فرانسیس. ای، یهودیت، مسیحیت و اسلام از عهد تا جامعه، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۴. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی: مؤسسه فرهنگی طه، کتاب طه: جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمية، ۱۳۸۹.
۵. تونی، لین، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: مؤسسه نشر فرزاد روز، ۱۳۹۹.
۶. چاترچی، ساتیش چاندرا و موهانداتا دریندرا، معرفی مکتب‌های فلسفی هند، ترجمه فرناز ناظرزاده کرمانی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.
۷. حکمت، علی اصغر، تاریخ ادیان بدوی: ادیان بدوی و منقرضه و حیه در جهان و در ایران از بدو تاریخ تاکنون، تهران: پژوهاک کیوان، ۱۳۸۷.
۸. روهلنج، شارل لوران، الكنز المرصود فی قواعد تلمود، ترجمه یوسف نصرالله، مصر: مطبعة المعارف، ۱۸۹۹م.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام: داستان آغاز اسلام و انتشار آن تا پایان دولت اموی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۸.
۱۰. سبحانی تهریزی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپ دهم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۱. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۱۲. طباطبایی سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات



- اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۳. _____ ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۱۵. عبدخدایی، مجتبی، واتیکان (کلیسای جهانی کاتولیک)، تهران: بین المللی الهدی، ۱۳۸۲.
۱۶. قربانی لاهیجی، زین العابدین، اسلام و حقوق بشر، تهران: سایه، ۱۳۸۳.
۱۷. قهوه چیان، میثم، مقاله تاریخ تکفیر در جهان، روزنامه جام جم، نهم شهریور ۱۳۹۲.
۱۸. کریمیان، احمد، یهود و صهیونیسم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۱۹. مالرب، میشل، انسان و ادیان: نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمه مهراں توکلی، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۲۰. مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان (از ۳۵ هزار سال قبل) اسلام و مذاهب و فرق در اسلام، تهران: منطق، ۱۳۷۳.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۲. ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۲۳. هینلز، جان راسل، فرهنگ ادیان جهان، ترجمه عین اله عسکری پاشایی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات دین و مذاهب، ۱۳۸۵.